

ذومخمر

برادرزاده نجاشی است. در برخی از احادیث نام او را ذومخبر نوشته‌اند و همان ذومخمر صحیح است و در بیشتر روایات هم همین‌گونه است، او از مردم یمن است و اندکی افتخار مصاحبت با رسول خدا را داشته است. ذومخمر بعدها ساکن شام شده و مردم از او روایت کرده‌اند.

رؤح بن عبادة و محمد بن مصعب از گفته اوزاعی، از حسان بن عطیه، از خالد بن معدان، و محمد بن مصعب با اسناد دیگری از جبیر بن نفیر از ذومخمر برای ما نقل کردند که می‌گفته است شنیدم پیامبر می‌فرمود به زودی رومیان با شما صلح می‌کنند صلحی که همراه زینهاری است.

ابوخیره صباحی

او هم افتخار مصاحبت با پیامبر (ص) داشته است و محمد بن حمران از او روایتی نقل کرده است. او می‌گوید داود بن مساور از معتقل بن همام، از ابوخیره صباحی برای من حدیث کرد که می‌گفته است: «به حضور رسول خدا رفتیم و چون خواستیم برگردیم چوب اراکی به ما داد و فرمود با این مسواک کنید.»

عبدالله صنابحی

شوید بن سعید، از حفص بن میسرة، از زید بن اسلم، از عطاء بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است: «از عبدالله صنابحی شنیدم می‌گفت از رسول خدا شنیدم می‌فرمود «خورشید از شاخ شیطان سر می‌زند و چون طلوع می‌کند قرین شاخ شیطان است و چون برمی‌آید از آن فاصله می‌گیرد و به هنگام و لحظه زوال با آن قرین می‌شود و چون به سمت باختر می‌رود از آن جدا می‌شود! در این ساعات سه گانه نماز مگزارید.»

قیس جذامی

زید بن یحیی بن عبیدالله دمشقی، از ابن ثوبان، از پدرش، از مکحول، از کثیر بن مَرَّة، از قیس جذامی که اندکی افتخار مصاحبت داشته است ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) فرمود، همینکه نخستین قطره خون شهید ریخته می‌شود شش نعمت به او ارزانی می‌شود، از همه خطاهای او چشم‌پوشی می‌شود، جایگاه خویش را در بهشت می‌بیند، حورالعین به همسری او داده می‌شود، از فرع اکبر امان می‌یابد، از عذاب گور زینهار می‌یابد، جامه ایمان زیوربخش او می‌شود.

بُسر بن جحاش قرشی

یزید بن هارون از جریر بن عثمان، از عبدالرحمان بن میسره، از جُبیر بن نفیر، از بُسر بن جحاش ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) روزی بر کف دست خود آب دهان انداخت و انگشت بر آن نهاد و گفت خداوند متعال می‌فرماید «ای آدمی زاده! کجا می‌توانی مرا عاجز و ناتوان سازی که تو را از چنین چیزی - نطفه - آفریدم و چون تو را راست قامت و معتدل قرار دادم میان دو جامه خرامیدی و آرامگاه تو دل زمین خواهد بود، مال گرد آوردی و از بخشیدن آن خودداری کردی و چون جانت به گلو رسید - و در این هنگام پیامبر اشاره به گلوی خود کرد - می‌گویی اینک صدقه می‌دهم، حال چه هنگام صدقه‌دادن است.

یزید بن هارون می‌گفت هرچند برخی از محدثان گفته‌اند از ابن جحاش ولی همان بُسر بن جحاش است.

سَلَمَة بن نَفیل حضرمی

برخی از محدثان نسبت او را سکونی گفته‌اند.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی از ولید بن مسلم، از محمد بن مهاجر انصاری، از ولید بن عبدالرحمان جرشی از جُبیر بن نَفیر، از سلمة بن نفیل حضرمی ما را خبر داد که

می‌گفته است: «خداوند برای پیامبر (ص) فتحی پیش آورد، من به حضور ایشان رفتم و چندان نزدیک شدم که جامه‌ام به جامه ایشان می‌خورد. گفتم ای رسول خدا! اسبها را یله و رها کرده‌اند و سلاح را گوشه‌یی نهاده‌اند و می‌گویند جنگ به پایان رسیده و بار بر زمین نهاده است، پیامبر فرمودند یاوه می‌گویند، هم‌اکنون گاه جنگ فرار رسیده است، هم‌اکنون، خداوند همواره دل‌های کسانی را که با شما جنگ می‌کنند به بیم می‌اندازد و شما را پیروزی بر ایشان می‌دهد و تا هنگام فرارسیدن فرمان خدا - رستخیز - آنان همینگونه‌اند و جایگاه اسلام و خانه آن شام است.

گوید اشعث بن شعبه هم، از ارطاة بن منذر، از ضمرة بن حبیب، از خالد بن اسد بن حبیب از سلمة بن نفیل حدیث دیگری نقل می‌کند که می‌گفته است: «از پیامبر (ص) پرسیدم آیا تاکنون از آسمان برای تو غذا آمده است؟ فرمود آری، پرسیدم آیا چیزی از آن باقی نمی‌ماند؟ فرمود چرا. پرسیدم با آن چه می‌شود؟ فرمود به آسمان برده می‌شود.

یزید بن اسد

بن کرز بن عامر بن عبدالله بن عبدشمس بن غمغمة بن جریر بن شق کاهن بن صعب بن یشکر بن رهم بن آفرک بن نذیر بن قسر بن عبقر بن انمار که همان بجیلة است، او به حضور پیامبر آمده و از آن حضرت یک روایت نقل کرده که چنین است.

عثمان بن محمد بن ابی شیبه، از هشیم، از ابو حکم یسار ما را خبر داد که می‌گفته است: «از خالد قسری شنیدم که می‌گفت پدرم از پدر بزرگم برای من حدیث کرد که می‌گفته است پیامبر (ص) به من فرمود «ای یزید بن اسد! برای مردم همان چیزی را دوست بدار که برای خود دوست می‌داری».

واقدی و جز او گفته‌اند یزید بن اسد نه در کوفه ساکن شده و نه از کسانی بوده که به روزگار عمر بن خطاب در کوفه برای خود زمینی را مشخص کرده‌اند، او ساکن شام شده است. خالد بن عبدالله بن یزید قسری از فرزندزادگان اوست که برای ولید بن عبدالملک ولایت مکه را و برای هشام بن عبدالملک ولایت عراق را عهده‌دار بوده و برای خود در کوفه زمینهایی را مشخص کرده است و در آن شهر برای خود خانه ساخته است و بسیاری از اعیان او در آن شهر باقی مانده‌اند.

عُطیف بن حارث کِنْدی

معن بن عیسی، از معاویة بن صالح، از یونس بن سیف از عُطیف بن حارث کِنْدی ما را خبر داد که می‌گفته است: * بسیار چیز را که فراموش کرده‌ام ولی این را فراموش نکرده‌ام که رسول خدا (ص) را دیدم که نماز می‌گزارد و دست راستش روی دست چپش قرار داشت.^۱ مالک بن اسماعیل، از عبدالسلام بن حرب، از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة، از مکحول، از عائذالله بن ابی ادریس از عُطیف که همان ابو عُطیف و صحابی رسول خداست ما را خبر داد که می‌گفته است: * حضرت ختمی مرتبت فرموده است هرکس بدعت و حادثه‌یی در اسلام پدید آورد زبانش را ببرد.

بشیر بن عقربه جُهَنی

کنیه‌اش ابویمان بوده است.

سعید بن منصور ما را خبر داد و گفت حجر بن حارث غَسّانی که از مردم رمله است از عبدالله بن عوف کنانی که کارگزار عمر بن عبدالعزیز بر رَمَلَة بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است: * روزی که عمرو بن سعید بن عاص را^۲ کشته‌اند حضور داشته و خود شنیده است که عبدالملک بن مروان به بشیر بن عقربه جُهَنی گفته است امروز به سخترانی تو نیازمندم برخیز و سخن بگو! بشیر در پاسخ گفته است من خود شنیدم رسول خدا می‌فرمود «هرکس به سخترانی قیام کند و هدفی جز ریاکاری و به گوش دیگران رساندن - آوازه - نداشته باشد خداوند به روز رستخیز او را در جایگاه ریاکاران و آوازه‌خواهان برپای می‌دارد».

۱. موضوع تکلف یعنی دست بر دست نهادن در نماز در مذهب شیعه پذیرفته نیست و در مذاهب دیگر هم مورد اختلاف است و باید به کتابهای فقهی مفصل به ویژه کتابهای خلاف مراجعه کرد.
 ۲. برای آگهی بیشتر در مورد کشتن این مرد و اینکه عبدالملک به دست خویش او را سر بریده است به تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴۰ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم و ترجمه نه‌ایة العرب، ج ۶، ص ۸۲ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

جُلاح

محمد بن سعد می گوید گمان می کنم نام پدرش اشد باشد.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از ولید بن مسلم، از محمد بن عبدالله نصری، از مسلمة بن عبدالله جهنی، از خالد بن جُلاح از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * در بازار کار می کردیم، پیامبر (ص) آمد و مردی را آوردند و سنگسار شد - حد رجم بر او جاری شد - در این هنگام مرد دیگری آمد و از ما خواست که او را به جایگاه آن مرد سنگسار شده راهنمایی کنیم - لابد مقصود آرامگاه اوست - ما او را راهنمایی نکردیم بلکه او را پیش پیامبر (ص) بردیم و گفتیم این مرد آمده و از جایگاه آن خبیثی که امروز او را سنگسار فرمودی می پرسد، پیامبر فرمودند «خبیث مگوئید به خدا سوگند که او در پیشگاه خداوند پاکیزه تر و خوشبوتر از مشک است»^۱.

عَطِیَّة بن عمرو سعدی

از قبیله بنی سعد است، ولید بن مُسلم می گوید ابن جابر، از عروة بن محمد بن عطیه سعدی، از پدرش از پدر بزرگش عطیه ما را حدیث کرد که می گفته است همراه تنی چند از قبیله بنی سعد بن لیث به حضور رسول خدا رفتیم، آن حضرت به من فرمود «هر چه را خداوند به تو عطا می فرماید بگیر - به همان بسنده کن - و از مردم چیزی مخواه که دست بالا بخشنده و دست زیر بخشش پذیر است و اموال خدا مورد درخواست و بخشش است» و پیامبر (ص) با لهجه و لغت خود ما با من سخن فرمود.^۲

۱. لابد منظور این است که تسلیم شدن و پذیرش اجرای حکم و حد شرعی مایه آمرزش است.

۲. رسول خدا به جای استفاده از واژه عطا از واژه «نطا» استفاده فرموده است که لهجه و واژه یمنی است، با توجه به توضیح ابن اثیر در النهایه دلیل کلمه «نطا» ترجمه شد.

عتبة بن عمرو سلمی

ولید بن مسلم، از صفوان بن عمرو سکسکی، از ابو مثنی املوکی، از خود عتبه بن عمرو سلمی نقل می‌کند که می‌گفته است * شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود «بهشت را هشت در و دوزخ را هفت در است»^۱.

نؤاس بن سمعان کلابی*

عصمت

صحابی رسول خدا (ص) است. از گفته ابویمان حمصی، از جریر بن عثمان، از ابوولید از هرهوزنی، از عصمت صحابی^۲ رسول خدا (ص) مرا خبر دادند که او در نماز خود - یعنی در قنوت - از فتنه مغرب زمین به خدا پناه می‌برده است.

غرفة بن حارث کندی

عبدالرحمان بن مهدی می‌گوید، ابن مبارک از حرمله بن عمران از عبدالله بن حارث ازدی مرا خبر داد که می‌گفته است * از غرفة بن حارث کندی شنیدم می‌گفت در حجة الوداع در حضور رسول خدا بودم، شتران تنومند قربانی را آوردند، پیامبر فرمودند ابوالحسن را فرا خوانید، علی علیه السلام را فراخواندند، پیامبر به او فرمود پایین زوبین را در دست بگیر و پیامبر (ص) خود بالای زوبین را گرفتند و هردو با یکدیگر شتران را نحر کردند و چون تمام شد رسول خدا (ص) بر استر خود سوار شد و علی را که خدایش از او خشنودباد پشت سر خویش سوار کرد.^۳

۱. در آیه ۴۳، سوره پانزدهم - حجر، هم شمار درهای دوزخ آمده است که می‌فرماید «لها سبعة ابواب».

۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که نام عصمت بر مردان و زنان نهاده می‌شده است و می‌شود.

۳. شمار شتران قربانی رسول خدا (ص) را شصت و شش یا صد نوشته‌اند. به بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۹ مراجعه شود.

شُرحبیل بن اَوس

از ابویمان حمصی، از جریر بن عثمان، از ابوالحسن، از شُرحبیل بن اوس که از اصحاب رسول خدا بوده است مرا خبر دادند که می‌گفته است * پیامبر (ص) سه بار فرمود هرکس باده نوشید او را تازیانه زنید، و اگر بر آن کار برگشت او را بکشید.

حابس بن سَعْد طایی

از گفته ابویمان حمصی، از جریر بن عثمان، از عبدالله بن عابر مرا خبر دادند که می‌گفته است * حابس بن سعد که اندکی محضر پیامبر (ص) را درک کرده بود سحرگاه و پیش از دمیدن صبح وارد مسجد شد و دید گروهی از مردم در صدر مسجد نماز می‌گزارند، گفت ایشان ریاکاران و خودنمایانند، شما را به کعبه پروردگار سوگند که ایشان را بترسانید و از آنجا دور سازید که هرکس آنان را بترساند از خدا و پیامبرش فرمان برداری کرده است، مردان هریک پشت سر آنان می‌رفت و یکی از ایشان را از صف جلو مسجد به عقب می‌راند. گوید و گفته می‌شود هنگام سحر فرشتگان در صف جلو مسجد نماز می‌گزارند.^۱

جَبَلَة بن اَوزَاق

صحابی پیامبر (ص) است، عبدالله بن صالح، از معاویه بن صالح از راشد بن سعد از جبلة بن اوزاق که از یاران حضرت ختمی مرتبت است نقل می‌کند که می‌گفته است * پیامبر (ص) کنار دیواری پرسنگ نماز گزارد، نماز ظهر یا نماز عصر بود هنگامی که دو رکعت را گزارده بود کژدمی بیرون آمد و ایشان را گزید، مردم بر آن حضرت تعویذ آویختند، چون بهبود یافت فرمود خدایم شفا داد و ارتباطی به تعویذ شما ندارد.

۱. لاند تشکیل صفوف پیش از اذان صبح و نماز گزاردن پیش از حلول وقت به نظر حابس شگفت‌انگیز آمده است؟

ابن مسعده

از فرماندهان سپاههاست، عبدالرزاق بن همام می گوید، ابن جریج از عثمان بن ابی سلیمان، از ابن مسعده که از فرماندهان سپاههاست ما را خبر داد که می گفته است * شنیدم پیامبر می فرمود «من سالخورده و سنگین وزن شده‌ام در انجام رکوع و سجود بر من پیشی مگیرید و هرکس به رکوع من نرسید در قیام متصل به رکوع من آن را انجام دهد».

عمارة بن زعکرة

ولید بن مسلم می گوید، عقیب بن معدان مرا خبر داد که از ابودوس یحصبی شنیده است که از ابن عائذ یحصبی، از عمارة بن زعکرة نقل کرده که می گفته است * شنیدم رسول خدا می فرمود «خداوند متعال می فرماید همانا بنده خوب من که سراپا بنده من باشد کسی است که همواره و به گاه رویارویی با هم‌آورد هم مرا یاد کند»^۱

ابوسلمی

چوپان رسول خدا (ص) بوده است.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی از گفته ولید بن مسلم از عبدالرحمان بن یزید بن جابر، از عبدالله بن علاء زبیر، از ابوسلام اسود ما را خبر داد که می گفته است * از ابوسلمی چوپان پیامبر چنین شنیدم، ابن جابر در حدیث خود افزوده است که ابوسلمی را در مسجد کوفه دیدم و چنین شنیدم که می گفت پیامبر می فرمود «بدبه به پنج چیز که چه اندازه در ترازوی عمل سنگین و پرارزش است، سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله، والله اکبر^۲، و

۱. شمار احادیث قدسی در طبقات چندان فراوان نیست و گاهی مانند این حدیث دیده می شود.

۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که همین تسبیحات اربعه را در هفت رکعت از نماز می خوانیم و چه خوب است با توجه و خلوص بیشتر گزارده آید، این حدیث را سیوطی هم در جامع الصغیر، به شماره ۳۱۲۹ نقل کرده و در پابرج منابع آن که سن نسایی و مسند احمد و مستدرک حاکم بیابوری است ذکر شده است.

پنجمی مرگ فرزند شایسته و صالح که از شخص مسلمانی بمیرد و او آن را در راه خدا حساب کند».

عُزْب

از گفته محمد بن شعیب بن شاپور، از سعید بن سنان، از یزید بن عبدالله بن عَرِیب از پدرش از پدر بزرگش عَرِیب مرا خبر دادند که می گفته است: «در باره این بخش از آیه ششم سوره انفال که خداوند می فرماید «و کسان دیگری جز ایشان که شما آنان را نمی شناسید و خداوند می شناسدشان» از حضرت ختمی مرتبت پرسیدند که منظور چه کسانی هستند، فرمود یعنی جن و جنیان.^۱

و با همین سلسله سند نقل شده است که رسول خدا فرموده است، جنیان کسی را که در خانه اش اسب گزینیه بی داشته باشد آزار نمی دهند و تباه نمی سازند.^۲

و باز با همین سلسله سند نقل شده است که از حضرت ختمی مرتبت درباره آیه دوست و هفتاد و چهارم سوره بقره که می فرماید «کسانی که اموال خود را نهان و آشکار می بخشند برای آنان پاداششان در پیشگاه خدایشان خواهد بود و بیمی برایشان نیست و نه اندوهگین می شوند» پرسیدند فرمود «اسب داران و سوارکاران اند». و با همین سلسله سند آمده است که پیامبر فرموده است «به یال و کاکل اسب تا روز رستخیز خیر بسته است و دارندگان اسب در آن باره یاری داده می شوند».^۳

و با همین اسناد آمده است که پیامبر فرموده است «کسی که بر اسب هزینه می کند چون کسی است که دستش برای صدقه دادن گشاده باشد و آن را نبندد، ادرار و پشکل اسب به روز رستخیز چون مشک ناب خوشبوست».^۴

۱. طبری هم در تفسیر این آیه همینگونه گفته است؛ به ترجمه تفسیر طبری، ص ۵۸۹ به اهتمام حبیب یعمایی، ۱۳۴۲ ش مراجعه شود.

۲. به شماره ۳۶۵۲ جامع الصغیر سیوطی و نیز در مسند ابویعلی و معجم طبرانی آمده و مصححان جامع الصغیر افزوده اند که حدیث ضعیفی است.

۳ و ۴. به جامع الصغیر سیوطی، شماره ۴۱۵۹ و ۴۱۶۰ هم آمده است و در پابریک افزوده اند که از عَرِیب نقل شده و حدیث صحیحی است.

ابوزهم بن قیس اشعری

او از افراد اشعری‌هاست که همراه ابوموسی اشعری به حضور رسول خدا که در آن هنگام در خیبر بوده است رسیده‌اند ایشان پنجاه و چهارتن بودند که شش تن آنان از برادران قبیله عک بوده‌اند، آنان مسلمان شده‌اند و به افتخار مصاحبت رسول خدا رسیده‌اند، ابوزهم پس از رحلت رسول خدا به شام کوچ کرده و آنجا ساکن شده است.

سهم بن عمرو اشعری

او هم همراه کسانی بوده که با ابوموسی اشعری به حضور رسول خدا (ص) که در خیبر بوده است رسیده‌اند، سهم بن عمرو مسلمان شد و با پیامبر (ص) مصاحبت کرد و پس از آن به شام رفت و ساکن آن سرزمین شد.

عمرو بن مالک عکی

دایی‌های او از اشعری‌هایند، او نیز همراه ابوموسی اشعری به حضور پیامبر آمد و مسلمان و از اصحاب شد. او پدر مالک بن عمرو است. مطهر بن حی عکی می‌گفته است که * عمرو بن مالک دایی مادر او بوده است.

رفاعة بن زید جذامی

او به عنوان نمایندگی به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد، رسول خدا او را پاداش داد.^۱ رفاعة روزگاری در مدینه ماند و قرآن فراگرفت و سپس از پیامبر استدعا کرد که نامه‌یی همراه او برای قومش صادر و ایشان را به اسلام فراخواند، قوم او شتابان پذیرفتند، در همان

۱. اندازه این پاداش معمولاً دوازده رقیه و نیم نقره بوده است.

هنگام رسول خدا(ص) زید بن حارثه را برای سریه‌یی به آن ناحیه گسیل فرموده بود زید بر ایشان حمله کرده گروهی را کشته بود و گروهی را به اسیری گرفته بود. رفاعه درحالی که ابویزید بن عمرو، و ابواسماء بن عمرو، و سُؤید بن زید و ثعلبة بن عدی که از قوم او بودند و برادرش بَرَدْعُ بن زید او را همراهی می‌کردند به حضور پیامبر باز آمد، نامه را به ایشان ارائه داد و آن حضرت را به آنچه زید بن حارثه کرده بود خبر داد. پیامبر فرمود کشتگان را چه کنم؟ ابویزید گفت، ای رسول خدا شما زندگان را رها فرمایید و کسانی را که کشته شده‌اند زیر پا می‌نهمیم - از خون‌بهای آنان چشم‌پوشی می‌کنیم - پیامبر فرمود، ابویزید راست می‌گوید، حضرت ختمی مرتبت علی علیه‌السلام را پیش زید فرستاد و او اسیران را آزاد کرد و اموالی را که از آنان گرفته شده بود به آنان برگرداند.

فروة بن عمرو جذامی

واقعی از گفتهٔ ابوبکر، از زامل بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * فروة بن عمرو جذامی کارگزار قیصر بر شهر عمان ناحیه بلقاء بوده است، رسول خدا(ص) برای هرقل و برای حارث بن ابی شمّر نامه نوشته بود و برای او نوشته بود، فروه مسلمان شد و برای حضرت ختمی مرتبت نامه نوشت^۱ و مسلمان شدن خود را به اطلاع رساند و از پیش خود فرستاده‌یی از قوم خویش به نام مسعود بن سعد برگزید و او را به حضور پیامبر فرستاد، او استری به نام فضّه - سیمتن - و خری که یعنور نام داشت و اسبی به نام ظرب - تناور و بلندبالا - و چند جامه کتان و قبایی دیبا که تارهای زرین داشت به عنوان هدیه فرستاده بود که رسول خدا نامه و هدیه‌های او را پذیرا شدند و پاسخ نامه‌اش را برای او نوشتند و به مسعود که فرستادهٔ او بود دوازده وقیه و نیم پاداش دادند، و چون خبر اسلام فروة بن عمرو به قیصر رسید، او را احضار کرد و به زندان انداخت و در زندان درگذشت و چون مرد پیکرش را بر دار کشیدند.^۲

۱. برای آگاهی از متن هر دو نامه به ترجمهٔ وثائق، ص ۹۹، به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

۲. نویری در نهایة‌الارب، ج ۱۸، ص ۲۸ متن عربی و ترجمه به قلم این بنده، ج ۳، ص ۳۵ و ابن هشام در سیره، ج ۴،

عبدالله بن سفیان آزدی^۱

ابوعنبة خولانی

از ابویمان حمصی، از اسماعیل بن عیاش، از محمد بن زیاد، از خود ابوعنبة خولانی مرا خبر دادند که می‌گفته است: * موهای سبیل و ریش خود یا موهای سر خویش را فرو هشته و بلند نگه‌داشتم تا کنار بتی که داشتیم کوتاه کنم - بتراشم - و خداوند آن کار را چندان به تأخیر انداخت که آن را در اسلام تراشیدم.

ابوسفیان مدلوک

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی از گفته مطر بن علاء فزاری دمشقی ما را خبر داد که می‌گفته است: * عمه‌ام که نامش امة یا اُمیة و دختر ابوالشعشاء بوده و قطبه کنیزک ما هر دو گفتند که از ابوسفیان مدلوک شنیدیم می‌گفت همراه و ابستگان خود به حضور پیامبر (ص) رفتیم من هم همراه آنان مسلمان شدم، رسول خدا (ص) مرا فرا خواند و بر جلو سرم دست کشید و برای من به خیر و برکت دعا فرمود، عمه‌ام و کنیزک ما می‌گفتند موهای جلو سر ابوسفیان که پیامبر بر آن دست کشیده بودند سیاه باقی مانده بود و دیگر موهای او سپید شده بود.

هانی همدانی

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از خالد بن یزید بن عبدالرحمان بن ابی مالک همدانی از

→

ص ۲۳۸ ضمن آوردن پاره‌یی از سروده‌های فروه چگونگی اعدام و بر دار کشیدن پیکرش را آورده‌اند و صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۱. احتمال می‌رود که در این گونه موارد افتادگی باشد، ابن اثیر در *أسد الغابة*، ج ۳، ص ۱۷۵ نوشته است که عبدالله بن سفیان ساکن حمص شده و از اصحاب رسول خدا بوده است.

پدرش از گفته پدر بزرگش هانی ما را خبر دادند که می‌گفته است: «از یمن به حضور پیامبر (ص) آمده و مسلمان شده است و آن حضرت دست بر سرش کشیده و برای او دعا فرموده‌اند و او را در خانه یزید بن ابی سفیان مسکن داده‌اند، و هنگامی که ابوبکر یزید بن ابی سفیان را به شام روانه کرد هانی همراه او به شام رفت.

ابومریم غسانی

او پدر بزرگ ابوبکر بن عبدالله بن ابی مریم است که ولید بن مسلم و جز او از او روایت کرده‌اند. از بقیه بن ولید از ابوبکر بن عبدالله بن ابی مریم ما را خبر دادند که می‌گفته است: «پدرم از پدرش برای من نقل کرد که می‌گفته است در محضر پیامبر گلوله بزرگ سنگی را پرتاب کرده است و پیامبر را خوش آمده است و برای او دعا فرموده است.

ابومریم

مردی از قبیله اسد است که از اصحاب پیامبر بوده است. هشام بن عمار می‌گوید، صدقه بن خالد قرشی از یزید بن ابی مریم، از قاسم بن ابی مخیمرة، از قول مردی از قبیله اسد که فلسطینی و کنیه‌اش ابومریم بوده است برای من حدیث کرد که پیش معاویه بن ابی سفیان رفته است، معاویه پرسیده است چه نعمتی - چه حدیثی - برای ما داری؟ ابومریم گفت حدیثی که آن را از رسول خدا شنیده‌ام که می‌فرمود: «هر که را خداوند بر چیزی از مسلمانان ولایت و حکومت دهد و او خود را از برآوردن نیاز و درد و درماندگی آنان کنار بکشد و روپنهان کند روز رستخیز خداوند از برآوردن نیاز و گرفتاری و درماندگی او روپنهان می‌کند».

عبدالرحمان بن عائش حَضْرَمِی

او همان کسی است که روایت می‌کند شنیده است پیامبر فرموده‌اند: «خدای خود را در بهترین صورت دیدم».^۱

۱. نحوه دارید که این گونه روایات را منکلمان گوناگون تأویل کرده‌اند.

ابورُهم بیماعی*

ربیعة بن عمرو و جرثسی

در پاره‌یی از احادیث آمده است که ربیعه از اصحاب پیامبر (ص) بوده و از ایشان روایت کرده است، گوید محدثی مورد اعتماد بوده و به ماه ذی‌حجه سال شصت و چهار در مرغزار راهط کشته شده است.

عبدالله بن سیدان سلمی

گفته‌اند که او گاهگاهی پیامبر (ص) را می‌دیده است او روایت می‌کند که پشت سر ابوبکر و عمر نماز جمعه گزارده و خطبه و نماز پیش از نصف‌النهار بوده و با عثمان نماز گزارده و خطبه و نمازش پیش از زوال بوده است.^۱

خالد بن حواتری

او از حبشه و از اصحاب حضرت ختمی مرتبت بوده است.

عمیر بن جابر

بن غاضرة بن اشرس کندی، او را اندک مصاحبتی بوده است و موهای خود را با حنا خضاب می‌بسته است.

حَشْرَج

۱. معنی این روایت برای این بنده روشن نیست.

پیامبر (ص) او را به هنگام کودکی در آغوش گرفته - بر دامن خود نهاده - و بر سرش دست کشیده و برای او دعا فرموده‌اند.

یکصد و هفت تن مرد

طبقه نخست از مردم شام، پس از اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

جنادة بن ابی أمیه آزدي

او ابوبکر و عمر و معاذ را دیده و از ایشان حدیث حفظ کرده است، او محدثی مورد اعتماد و اهل جهاد بوده است.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید جنادة به سال هشتاد در خلافت عبدالملک بن مروان درگذشته است.

ابوعُفَیْف

خودش می‌گوید ابوبکر را در حالی که با مردم بیعت می‌کرد دیدم - در آن حال پیش او آمدم.

جُبَیْر بن نُفَیْر حَضْرَمِی

کنیه‌اش ابو عبدالرحمان و از مردم دوره جاهلی است. به روزگار خلافت ابوبکر صدیق مسلمان شد، او در احادیثی که روایت کرده مورد اعتماد است، او به سال هشتاد در خلافت عبدالملک بن مروان درگذشته و از عمر و معاذ و ابودرداء و ابو ثعلبه رضی الله عنهم روایت کرده است.

از گفته ابویمان از جریر بن عثمان از سلیم بن عامر مرا خبر دادند که می گفته است
 * از آغاز اسلام از آن استقبال کردم و همواره میان مردم نکوکار و تبهکار می بینم.
 محمد بن سعد می گوید، از عبدالله بن صالح، از معاویه بن صالح مرا خبر دادند که
 * ابوالزاهریه و ابن جُبیر می گفته اند هرگز ندیدیم که جبیر در انجمن قوم خود بنشیند.

سفیان بن وهب

خولانی، عمر بن خطاب را دیده است.

ذوالکلاع

نامش سُمیفَع و نام پدرش حوِشَب است.

یزید بن عمیره زبیدی

برخی از اهل نظر او را از قبیله کلب دانسته اند، او شاگرد و پیوسته به معاذ بوده و گاه ابوبکر و
 عمر را می دیده و ان شاءالله مورد اعتماد بوده است.

عبدالرحمان بن غنم بن سعد اشعری

ان شاءالله مورد اعتماد بوده است، عمر بن خطاب او را برای آموختن فقه به مردم شام به
 آن جا گسیل داشت، او معاذ بن جبل را دیده و از او روایت کرده است.

پدرش: غنم بن سعد

از کسانی است که از اشعری ها همراه ابوموسی به حضور پیامبر (ص) رسیدند، غنم با پیامبر
 مصاحبت داشت و پس از ایشان در یکی از جنگها کشته شد.

مالک بن یخایمز الهانی^۱

که گفته‌اند به سکسکی هم معروف بوده است، از یاران و شاگردان معاذ و ان‌شاءالله مورد اعتماد بوده است به روزگار حکومت عبدالملک بن مروان در گذشته است.

اوسط بن عمرو بجلنی

او پدر اسماعیل بن اوسط است، ابوبکر را دیده و از او روایت کرده و محدثی کم حدیث بوده است.

ابوعذبه حصرمی

گوید من یکی از چهار تن حاجیان شام بودم که پیش عمر بن خطاب رفتم و سپس حدیثی از او درباره مردم عراق نقل می‌کند که به آنها که پیش عمر آمده‌اند در حضور همین شامیان چه گفته است - و آن حدیث چنین است.

ابویمان از جریر بن عثمان، از عبدالرحمان بن میسره، از ابوعذبه حصرمی نقل می‌کند که می‌گفته است: * من چهارمین کس از چهار نفر شامیانی بودم که به حج آمده بودیم و پیش عمر بن خطاب رفتیم، همان هنگام که ما پیش او بودیم خبر آمد که مردم عراق به حاکم و امام خود سنگ‌ریزه زده‌اند، عمر این امام را به عوض امامی دیگر فرستاده بود که بر او هم سنگ‌ریزه زده بودند، عمر خشمگین برای نماز بیرون آمد و در نماز خود از ناراحتی سهو کرد. سپس روی به مردم کرد و پرسید چه کسی از شامیان این‌جا حضور دارند؟ من و یارانم برخاستیم. عمر گفت ای مردم شام برای سرکوب مردم عراق مجهز شوید که میان ایشان شیطان تخم نهاده و جوجه برآورده است، سپس گفت خدایا آنان کار را بر من مشتبه و دشوار ساختند، من هم با آنان همانگونه رفتار می‌کنم. خدایا زودتر آن غلام

۱. الهان: هم نام منطقه و هم نام قبیله بی است، به منتهی الارب مراجعه فرمایید.

ثقفی - حجاج بن یوسف - را بر ایشان بگمار، همان کسی که میان ایشان به احکام دوره جاهلی حکم خواهد کرد از نیکوکارشان چیزی را نخواهد پذیرفت و از گنهکارشان گذشت نخواهد کرد.^۱

عُمَيْرُ بْنُ أَسْوَدٍ

او از ابودرداء درباره خوراک اهل کتاب پرسیده است و از معاذ بن جبل هم روایت کرده و کم حدیث و مورد اعتماد بوده است.

أَبُو بَحْرِيه كِنْدِي

نامش عبدالله و نام پدرش قیس بوده است و خودش می گفته است برای درک محضر معاذ بن جبل به شام آمدم.

عَمْرُو بْنُ أَسْوَدِ سَكُونِي

او از عمر بن خطاب و معاذ بن جبل روایت کرده و او را حدیثهایی است.

عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدِ سَكُونِي

شاگرد و همنشین معاذ بن جبل بوده است و از معاذ به نقل از حضرت ختمی مرتبت روایتی درباره تأخیر نماز عشاء نقل کرده است.

غُضَيْفُ بْنُ حَارِثِ كِنْدِي

۱. این روایت نباید درست باشد زیرا در منابع تا آنجا که این بنده اطلاع دارد داستان ریگزدن کوفیان و عراقیان به پیشوایان حکومتی از روزگار عثمان ثبت شده است.

محدثی مورد وثوق بوده است.

ابویمان حمصی از صفوان بن عمرو نقل می‌کرد که می‌گفته است: * چون بیماری غضیف سخت و محتضر شد گروهی از مشایخ - محدثان سالخورده - از ناحیه جَنَدُ به عبادتش آمدند. غُضِيفُ گفت کسی میان شما نیست که سوره یس را بخواند؟ صالح بن شریح سکونی که حاضر بود شروع به خواندن یس کرد، چهل آیه از آن را بیشتر نخوانده بود که غُضِيفُ درگذشت، مشایخ می‌گفتند هرگاه سوره یس کنار محتضر - میت - خوانده شود خداوند به برکت آن سوره کار را بر او سبک و آسان می‌فرماید.

ابویمان از صفوان بن عمرو، از سُلَيم بن عامر کلاعی نقل می‌کند که می‌گفته است: * هرگاه خالد بن یزید در محل حکومت خود نبوده یا بیمار بوده است به ابواسماء غُضِيفُ بن حارث که پدر اسماء ثَمالی است فرمان می‌داده است با مردم نماز بگزارد، لشکریان و مردم جَنَدُ هم وقتی می‌شنیدند که او نماز می‌خواند به نماز می‌آمدند و آن نماز چنان بود که به سبب بلندی صدای غضیف موعظه و اندرش را مردم دورترین جای مسجد می‌شنیدند و می‌گفتند این نماز گنگ نیست، غُضِيفُ می‌گفت ای مردم می‌دانید گروگان شما چیست و در گرو چه چیزی هستید؟ همانا که این گروگان سیم و زر نیست، اگر سیم و زر هم می‌بود خوش می‌داشتید که گردنهایتان بسته زنجیر خوشی‌های زر و سیم نباشد و حق تعالی می‌فرماید «هرکس گروگان چیزی است که به دست آرد»^۱ شما همگان مردمی آماده برای سفرید - سفر مرگ - هرکس مرکوبش فرارسد کوچ می‌کند و بدانید که در این سفر بازگشت به سوی خداوند است.

گوید غضیف به روزگار حکومت مروان درگذشت.

ابو عبدالله صنایحی^۲

شاگرد و همنشین عبادة بن صامت است.

عمر بن سعید از سعید بن عبدالعزیز، از یزید بن بهرام نقل می‌کرد که می‌گفته است

۱. آیه چهلیم از سوره مدثر، میدی در کشف الاسرار چه نیکو ترجمه کرده است «هر تنی به کرد خویش گروگان است».
 ۲. صنایح: نام یکی از شاخه‌های قبیله بزرگ مراد است. به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۷۷، چاپ عبدالسلام محمد هارون مراجعه شود.

* صنابحی به او گفته است، ای یزید بن بهرام اگر در خانه‌ام سه روز ماندی، مرا به خاک مسپار تا آنکه گوردست نخورده‌یی برای من پیدا کنی، و پیش از من کسی را در آن به خاک نسپرده باشد، به اصطلاح زمین بگر باشد.

معدان بن ابی طلحة یغمری

او از عمر بن خطاب روایت کرده و مورد اعتماد بوده است.

عمر و بن حارث عنسی

او از عمر بن خطاب پرسید کسانی از ما که حج می‌گزارند از کجا مُحرم شوند؟ عمر گفت از ذوالحلیفه.^۱

حارث بن معاویه کنندی

او پیش عمر بن خطاب رفت و روایاتی از او شنید، عمر هم دربارهٔ شام و مردمش از او پرسید و او عمر را آگاه می‌کرد، او از عمر روایت هم کرده است.

یزید بن أسود جَرشی

از ابویمان مرا خبر دادند که از گفتهٔ صفوان بن عمرو از سلیم بن عامر خبائری نقل می‌کرده که می‌گفته است: * به هنگام بیرون آمدن معاویه بن ابی سفیان خشک‌سالی شد و آسمان از بارش ایستاد دمشقیان دعای باران انجام دادند. گوید چون معاویه بر منبر نشست، پرسید یزید بن اسود جَرشی کجاست؟ مردم او را ندا دادند و او درحالی که آرام‌گام برمی‌داشت جلو آمد، معاویه او را فرمان داد تا از منبر بالا رود و کنار پاهای او بنشیند، معاویه سپس

۱. دهکده‌یی در شش میلی مدینه که همان مسجد شجره است و میقات مردم مدینه و مردم شام است. به معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۲۹، چاپ مصر مراجعه شود.

چنین گفت، پروردگارا امروز بهترین و فاضل‌ترین خود را در پیشگاه تو شفیع می‌آوریم. پروردگارا ما یزید بن اسود جَرشی را شفیع قرار می‌دهیم، سپس افزود که ای یزید دستهای خود را به پیشگاه پروردگار بلند کن، یزید دستهای خود را برافراشت و مردم هم چنان کردند. به‌زودی از سوی باختر ابری برخاست و باد وزیدن گرفت و چندان آب فرو ریخت که نزدیک بود از فراوانی باران مردم به خانه‌های خود نرسند!!^۱

شرحیل بن سِمْط

یزید بن هارون، از جریر بن عثمان، از عبدالرحمان بن ابی عوف جَرشی، از عبدالله بن یحیی هوزنی ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه حبیب بن مسلمه فهری در تشییع جنازه شرحیل شرکت کردم، او کسی بود که به روزگار حکومت عثمان بن عفان زمینهای حمص را برای بار دوم یا آخرین بار تقسیم نموده بود، گوید حبیب بن مسلمه فهری جلو آمد و او چنان بلندبالا بود که گویی سوار بر اسب است و به ما گفت بر جنازه این برادرتان نماز بگذارید و با جدیت او را دعا کنید - برای او آمرزش بخواهید - و از جمله دعاهاى شما این جملات باشد که خدایا این روح پاک بر آیین حنیف و مسلمان را بیامرز و او را از آنانی قرار بده که توبه کرده و از راه تو پیروی نموده‌اند و او را از عذاب آتش و دوزخ محفوظ بدارد^۲، سپس گفت از خداوند طلب یاری و پیروزی بر دشمن بخواهید.

ابوسلام اسود

او از حمص به دمشق کوچ کرد و می‌گفت در دمشق برکت دوبرابر می‌شود.

کعب الاحبار بن ماع

۱. ابن اثیر می‌گوید برخی گفته‌اند یزید صحابی بوده است ولی ثابت نشده است، باقوت در معجم‌البلدان ذیل کلمه جَرش نوشته است: ضحاک بن قیس در جنگ مرج راهط او را به دعای باران واداشت و یزید همراه او در آن جنگ کشته شد.

۲. برگرفته از بخشی از آیه هفتم، سوره جهلم - مؤمن است.

کنیه‌اش ابواسحاق و از خاندان ذی رُعَین قبیله جَمِیر و بر آیین یهود بود اسلام آورد و به مدینه آمد سپس به شام رفت و در حمص ساکن شد و در آن شهر به سال سی و دو به روزگار خلافت عثمان بن عفان درگذشت.

یزید بن هارون و عفان بن مُسلم هر دو از گفته حماد بن سلمه، از علی بن زید، از سعید بن مسیب ما را خبر دادند که می‌گفته است * عباس بن عبدالمطلب به کعب گفت چه چیز تو را از اسلام آوردن به روزگار پیامبر (ص) و ابوبکر مانع آمد که اینک به روزگار عمر مسلمان شدی؟ پاسخ داد که پدرم بخشهایی از تورات را برای من نوشت و به من داد و گفت به آنچه در این است عمل کن، پدرم دیگر کتابهای خویش را مهر کرد و مرا به حق پدر بر فرزند سوگند داد که آن مهر را نشکنم و آنها را نگشایم، در این روزگار که دیدم اسلام روزبه‌روز آشکارتر می‌شود و در آن عیبی ندیدم با خود گفتم شاید پدرت پاره‌یی از علوم و حقایق را از تو پوشیده و نهان داشته باشد چه خوب است آنها را بخوانم مهر را شکستم و صفت محمد (ص) و امت او را در آن کتابها دیدم و اینک مسلمان شدم، کعب الاحبار با عباس دوست شد.

خلیل بن عمر عبدی از گفته پدرش به نقل از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * کعب در حکومت عمر اسلام آورده است. گوید ابودرداء از کعب الاحبار سخن به میان آورد و گفت پیش این پسرزن حمیری دانش بسیاری است.

یزید بن شجرة زهاوی

او و همراهانش به سال پنجاه و هشت و روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان در دریا - یکی از جنگهای دریایی - کشته شدند.

حارث بن عبد آزدی سلوکی

شاگرد معاذ بوده و او را حدیثهایی است.

طبقه دوم از تابعان در شام

عبدالله بن مُحَیْرِز

محمد بن عمر واقدی ما را گفت که شنیدم عبدالله بن جعفر می گفت، عبدالله بن مُحَیْرِز قبیصة بن ذؤیب را دید و به او گفت ای ابواسحاق! مرزها را به حال خود رها کرده‌اید و سپاهها را به جنگ در منطقه حرم و مصعب بن زبیر گسیل داشته‌اید، قبیصة گفت زبانت را نگهدار که چنین نشده است، همان هنگام عبدالملک بن مروان او را احضار کرد، او را با چشم و روی بسته پیش عبدالملک آوردند و مقابل عبدالملک برپا داشتند. عبدالملک گفت این چه سخنی است که گفته‌ای که از آن میان فرات و عریش مصر - رود نیل - به لرزه درآمده است؟ سپس نسبت به عبدالله بن مُحَیْرِز نرم شد و گفت خاموش باش، زیرا این سخن گفتن برای کسی که خلافت را برای قریش می داند و بردباری و خرد را در آنان می بیند شایسته نیست، گوید عبدالله در آن روز جان سالم به در برد.

قبیصة بن ذؤیب بن حَلْحَلَة

کنیه اش ابواسحاق و از خاندان قُمَیْرِ خزاعه و محدثی ثقه بوده است، زُهری از او روایت کرده است. قبیصة مُهردار عبدالملک بن مروان بوده و هموست که زُهری را پیش عبدالملک بن مروان برد و برای او مقرری و پاداش تعیین کرد و زُهری از یاران قبیصة بود، قبیصة در شام به سال هشتاد و شش یا هشتاد و هفت در پایان حکومت عبدالملک بن مروان درگذشت.

کثیر بن مُرَة حَضْرَمِی

کنیه اش ابوشجرة و محدثی ثقه بوده است.

عبدالله بن صالح از گفته لیث بن سعد از یزید بن ابی حبیب نقل می‌کرد که کثیر بن مره در حمص همراه سپاهی بود که سپاه مقدم نام داشت و آنجا محضر هفتادتن از اصحاب رسول خدا(ص) را که در جنگ بدر شرکت کرده بودند درک کرده بود. عبدالعزیز بن مروان برای کثیر بن مره نوشت احادیثی را که از اصحاب حضرت ختمی مرتبت شنیده است برای او بنویسد و بفرستد به جز احادیث ابوهریره را که پیش ما موجود است.

ابومسلم خولانی

نامش عبدالله و نام پدرش ثوب و محدثی ثقة است که به روزگار حکومت یزید بن معاویه در گذشته است.

مسلم بن ابراهیم از هشام دستوایی از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * کعب الاحبار ابومسلم خولانی را دید و از او پرسید ای ابومسلم! اهل کجایی؟ گفت اهل عراقم، پرسید از کجای عراق؟ گفت از مردم بصره‌ام.

ابوادریس خولانی

نامش عائذالله و نام پدرش عبدالله است. یحیی بن معین ما را خبر داد که ابوادریس خولانی در سال جنگ حنین متولد شده است، پرسیدم چه کسی این موضوع را به شما خبر داده است؟ گفت از گفته شامیان آشکار است، ابوادریس محدثی ثقة بوده است و گاه از زهری روایت کرده است.

یعلی بن شداد بن اوس بن ثابت انصاری

او از اعقاب برادر حسان بن ثابت شاعر است، یعلی ان شاء الله مورد اعتماد بوده است و گاهی از او روایت شده است.

عبدالرحمان بن عمرو سُلمی

به سال یکصد و ده و روزگار حکومت هشام بن عبدالملک در گذشته است.

شهر بن حَوْشِبْ أَشْعَری

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که * شهر بن حَوْشِبْ به سال یکصد و دوازده در گذشته است. او در حدیث ضعیف بوده است.

ابو عبدالله شامی ما را خبر داد و گفت * از عبدالحمید بن بهرام پرسیدم شهر بن حَوْشِبْ چه سالی در گذشته است؟ گفت سال نود و هشت.

عبدالله بن عامر یحصبی

محدثی کم حدیث بوده و به سال یکصد و دوازده در گذشته است.

قاسم بن عبدالرحمان

کنیه اش ابو عبدالرحمان و آزاد کرده و وابسته جویریّه دختر ابوسفیان بن حرب بوده است و گفته شده که آزاد کرده و وابسته معاویّه بن ابوسفیان بوده است، او را حدیث بسیاری است. در یکی از احادیث شامی ها آمده است که او محضر چهل تن از شرکت کنندگان در جنگ بدر را درک کرده است، او به سال یکصد و دوازده و دوره حکومت هشام بن عبدالملک در گذشته است.

هشام بن عمار، از صدقه بن خالد، از ابن جابر نقل می کند که می گفته است * ابو عبدالرحمان قاسم را دیدم که موهای سپیدش را خضاب نمی بست و رنگ آن را تغییر نمی داد.